

اتحادیه اروپا تحریم‌های آمریکا در برابر روسیه را مبهم می‌داند

به گزارش اسپوتنیک، زیگمار گابریل وزیر امور خارجه آلمان در دیدار با سرگئی لاوروف همتای روسی‌اش گفت: اتحادیه اروپا تحریم‌های آمریکا در برابر روسیه را مبهم می‌داند و این تحریم‌ها در بیرون از مرز آمریکا نفوذ ندارد. وزیر امور خارجه آلمان گفت: ما در اروپا این تحریم‌ها را مبهم می‌دانیم و درک درستی از آن نداریم و این تحریم‌ها در خارج از قلمرو آمریکا اهمیت ندارند. وزیر خارجه آلمان همچنین بر اهمیت همکاری با روسیه تاکید و گفت: با وجود اختلاف دیدگاه‌ها، تفاوت تحلیل‌ها، روسیه همسایه بزرگ اروپا باقی می‌ماند و تنها دوستی با روسیه ضامن صلح و ثبات در این قاره است.

یادآوری می‌کنیم، که اتحادیه اروپا، ایالات متحده آمریکا و برخی کشورهای دیگر در سال ۲۰۱۴ به دلیل وضعیت موجود در اکرین تحریم‌ها علیه روسیه اعمال کردند. مسکو اقدامات تلافی جویانه و دوره‌ای برای جای‌گزینی واردات را تنظیم کرد. به تازه‌گی، از اتحادیه اروپا دیدگاه‌های بیشتری در مورد نیاز به لغو تحریم‌ها شنیده می‌شود، اما این روند معمولاً با پیاده سازی موافقت‌نامه‌های مینسک پیوند دارد. این درحالیست که روسیه بارها اعلام کرده است، که این کشور در درگیری‌های دونباس سهم ندارد.

شماره ۱۶۹ سال چهارم، یکشنبه، ۲۹ دلو، ۱۳۹۶ هجری خورشیدی، ۱۸ فروردی ۲۰۱۸

استبداد در زیر سایه‌های دموکراسی؛ افغانستان در جمع مستبدترین کشورهای جهان قرار گرفت



آمریکاییان

تجربه نشان داده است، که حکومت با افراد و چهره‌های سیاسی بازی دوگانه انجام می‌دهد و با مردم برخورد تبعیض‌آمیز دارد. ایجاد محدودیت‌ها برای جلوگیری از ورود اقوام خاص در ارگان‌های مهم دولتی، حذف برنامه‌های انکشافی از مناطق خاص، برخورد نظامی با جنبش‌های اجتماعی و تظاهرات مردمی، مواردی است که نگاه قبیله‌محور دستگاه حکومتی را مشت بر آفتاب می‌کند. واقعیت تلخی دیگری که همه از آن واقف هستیم محدود شدن آزادی‌های مدنی در کشور است.

طالبان هشت سرباز پولیس نظم عامه را در ولایت فراه کشتند

مقام‌های محلی در ولایت فراه می‌گویند طالبان مسلح شب گذشته در منطقه "تلک" ولسوالی بالابلوک این ولایت، هشت سرباز پولیس نظم عامه را کشتند. ناصر مهری، سخن‌گوی والی فراه به رسانه‌ها گفت هنگامی که نیروهای پولیس در خواب بودند، طالبان مسلح با استفاده از تاریکی شب، بر پوسته امنیتی سربازان پولیس نظم عامه حمله گروهی کردند.

آقای مهری افزود که شش ساعت درگیری میان نیروهای افغان و جنگ‌جویان طالب جریان داشت و در نتیجه آن هشت سرباز پولیس کشته شدند. سخن‌گوی والی فراه گفت که به دنبال این درگیری، نیروهای کمکی به ساحه اعزام شدند و دوازده تن از اعضای گروه طالبان نیز کشته و سه تن شان زخمی شدند.

این مقام محلی ولایت فراه گفت که در این درگیری یک تانک نیروهای افغان نیز از بین رفته است. برخی منابع محلی در ولایت فراه می‌گویند، که مقداری از مهمات و وسایط نقلیه نیروهای افغان به دست گروه طالبان افتاده است. اما سخنگوی والی فراه این موضوع را رد کرد. گروه طالبان ادعا کرده‌اند که پوسته نیروهای افغان را تصرف کردند و ده سرباز پولیس را کشته و یک سرباز را با خود برده‌اند. گروه طالبان گفته‌اند که مقداری از سلاح و مهمات نیروهای افغان نیز به دست آنان افتاده است.

روبارویی ارگ و سپیدار بر سر آغاز روند توزیع شناسنامه‌های الکترونیکی

ارگ ریاست جمهوری افغانستان اعلام کرده است که روند ثبت نام برای توزیع شناسنامه‌های الکترونیکی آغاز شده و از دیروز تا حالا "بایومتریک کردن شخصیت‌های سیاسی و مقام‌های دولتی در جریان است."

اما دفتر عبدالله عبدالله، رئیس اجرایی افغانستان اعلام کرده که این روند معطل شود تا زمانی که بر سر این "قضیه (مسئله) اجماع ملی و توافق همگانی به دست آید." در شناسنامه جدید ملیت، قوم و دین اضافه شده است. در برابر ملیت، افغان نوشته می‌شود. در مقابل قوم، همان اسمی که آن فرد بخواهد، مانند تاجیک، پشتون، اوزبیک، هزاره، اعتراض‌ها بر نوشتن اسم افغان در برابر ملیت است.

محتوا و روند توزیع شناسنامه الکترونیکی سال‌ها است به یک مساله جنجالی در افغانستان تبدیل شده و بحران بر سر عدم درج کلمه "افغان" به عنوان هویت همه شهروندان افغانستان توجه گسترده‌ای را به این سؤال معطوف ساخته که پس 'هویت ملی یا همگانی' افغانستان به عنوان یک دولت و یک کشور چیست؟ بحث بر سر هویت در افغانستان در یک و نیم دهه گذشته پس از سقوط نظام طالبان ابعاد و زوایای تازه‌تری به خود گرفته است. آزادی بحث در مورد هویت ملی، رعایت حقوق شهروندی و کثرت‌گرایی از یک سو و نیاز دولت افغانستان به شناخت دقیق تر و فوری تر از شهروندان این کشور برای برنامه ریزی دو جانب اصلی این بحث را تشکیل می‌دهند.

آغاز روند بایومتریک تذکره‌ی برقی؛ رهایی از بحران یا خلق بحران دیگر

احمدشاه کهزاد



چرا بی‌آنرا می‌توان در درون مقوله‌های چون کثرت‌گرایی و چند صدایی مردم، رعایت حقوق شهروندی و آزادی‌های مدنی در مورد هویت ملی جست‌وجو نمود. با توجه به این موارد، موضوع تذکره‌ی برقی از چندین سال به این سو به یک موضوع بحث برانگیز و جنجالی، میان توده‌ها و اغلب میان حکومت و ولسی جرگه می‌بدل گردیده و به دفعات آغاز این پروسه به بن‌بست خورده است، که اکنون به رغم آغاز پروسه‌ی بایومتریک تذکره‌ی الکترونیکی، از آن‌جایی که محتوا و چگونگی درج مشخصات افراد در این تذکره حل نشده باقی مانده است، گمان نمی‌رود که مردم افغانستان به این زودی صاحب تذکره‌های معیاری شوند.

روند بایومتریک تذکره‌ی برقی که توسط رییس‌جمهور، بانوی اول و معاون دوم ریاست‌جمهوری ستارت زده شده بود توأم با مخالفت شدید رییس‌اجرائیه‌ی حکومت و معاونان وی واقع شد. داکتر عبدالله عبدالله به عنوان سهم‌دار بزرگ حکومت و از جانب دیگر به نمایندگی حوزه‌ی فارسی‌داری زبان (حد اقل مردم که به لسان دری تکلم می‌کنند) از آغاز این روند، استقبال نه نموده و بار دیگر اصرار روی قناعت جمعی مردم و توافق همگانی دارد. پرسش اساسی این‌جاست که آغاز روند بایومتریک تذکره‌ی برقی، پایان بحران است یا شروع بحران تازه‌ی دیگر؟

در خور گفتن است، که بحث بر سر هویت در افغانستان، در سال‌های اخیر شکل و ابعاد تازه‌ی به خود گرفته است، که

انگیزه‌ی حمایت غنی از تظاهرات پشتون‌های پاکستان چه بود؟

روستایی



مدیریت سیاسی آن عمدتاً توسط ساختارهای قدرت‌مند اجتماعی که در شهرها متمرکز اند، صورت می‌گیرد. در جریان ۷۰ سال عمر پاکستان، پشتون‌های پاکستان کمتر نگرش تجزیه‌طلبانه نسبت به پاکستان داشته و اغلب در مطالبات شان از فدرالیسم و آن‌هم در چوکات حکومت پاکستان حمایت کرده‌اند. پشتون‌های بر سر اقتدار افغانستان، نگاه جداگانه به مسئله داشته و پاکستان را جز قلمرو خود پنداشته و خواهان نابودی پاکستان و یا حداقل تجزیه‌ی آن می‌باشند. در این منازعه کابل کوشیده تا از ناراضی‌های پشتون‌های پاکستانی بهره‌برداری سیاسی کرده، آنان را در مخالفت شان با اسلام آباد ترغیب نماید.

پس از سال ۱۹۴۷م و تأسیس کشور پاکستان و آن‌هم با پسوند اسلامی، که در قانون اساسی ۱۹۵۶م هویت مذهبی، قومی و نگرش سیاسی همه از آن متأثر گردید، پشتون‌های پاکستان با وجود ناراضی؛ اما به زودی خود را در چوکات هویت مذهبی-قومی سازمان داده و به‌گونه هوشیارانه غرض کسب امتیاز با مرکز مبارزه‌ی نرم و مسالمت‌آمیز را پی گرفتند. پشتون‌های افغانستان که سال‌ها پیش در این کشور بر اریکه قدرت تکیه داشتند، از اساس با کشوری به نام پاکستان مخالف بوده و آن‌را جزء از قلمرو شاهان درانی به حساب می‌آوردند. پشتون‌های دو طرف خط دیورند، که به شیوه‌ی خانه بدوشی، ده‌نشین و یا شهر نشینی زندگی می‌نمایند،

گپ مردم



رفتار متناقض غنی وضعیت را آشفته و شکننده تر می سازد

پس از انفجار موتر بمب در چهار راه صدارت کابل، که نزدیک به ۱۵۰ کشته و بیش از ۲۰۰ زخمی برجای گذاشت؛ حکومت افغانستان هیئتی را متشکل از وزیر داخله و رییس امنیت ملی به اسلام آباد فرستاد. ارگ کابل هدف از اعزام این هیئت را، سپردن اسناد و شواهدی به جانب پاکستان خواند، که نشان دهنده دخالت سازمان استخباراتی آن کشور (آی اس آی) در حملات تروریستی در داخل خاک افغانستان است. این هیئت بعد از دیدار با مقامات عالی رتبه‌ی پاکستان و تسلیمی اسناد به آنان به کابل برگشت و با دایر کردن یک کنفرانس خبری اعلام کرد، که این بار مسوولین پاکستانی مجبور اند، جواب پس بدهند، زیرا شواهد ما محکم است و ما از آنان پاسخ می‌خواهیم. معصوم استانکزی، رییس امنیت ملی افغانستان گفت، که طی روزهای آینده، دولت پاکستان با اعزام هیئتی به کابل پاسخ شان را ارائه خواهند کرد.

پس از ادعاهای اعضای هیئت افغانستان، سفارت پاکستان در کابل اعلام نمود، که دولت پاکستان هیچ‌گونه تعهدی به هیئت اعزامی افغانستان نداده است. در اعلامیه‌ای سفارت پاکستان آمده بود، که سفر هیئت بلند پایه‌ای پاکستان به کابل، از قبل برنامه‌ریزی شده بود و این سفر به منظور پاسخ‌گفتن به آن‌چه حکومت افغانستان ادعا دارد، صورت نمی‌گیرد. پس از آن روزها، حکومت افغانستان و پاکستان مذاکرات تازه‌ای را از سر گرفتند. این مذاکرات در جریان هفته‌ی گذشته برای دو روز در پاکستان ادامه یافت، با وصف آن‌که مقامات حکومت وحدت ملی نسبت به این مذاکرات خوشبین بود، اما وزارت خارجه اعلام کرد، که نمایندگان دیپلماتیک افغانستان که به پاکستان سفر کرده بود، به مذاکرات خود بدون پیشرفت پایان داده است.

در جریان حاکمیت آقای غنی این چندمین بار است، که با چنین رویکردی با جانب پاکستان برای حل مسئله‌ی تروریسم در کشور، برخورد می‌شود. رویکردی که گاه با خوشبینی غیر قابل وصف عجیب است و گاه بدبینی مایوس‌کننده و عجیبی به همراه دارد. دوسال پیش زمانی که مذاکرات مستقیم صلح حکومت با طالبان به بن‌بست رسید و به دنبال آن گفت‌وگوهای هیئت چهارجانبه‌ی صلح افغانستان کدام نتیجه‌ی مشخصی نداشت، رییس‌جمهور غنی حرف از منزوی کردن پاکستان در سطح جهان زد، اما دیری نپایید که نگاه بدبینانه‌ی آقای غنی تغییر کرد و اعلام نمود که دولت افغانستان خواستار برقراری روابط دوستانه با پاکستان است. این رفتار متناقض در برابر پاکستان زمانی به اوج خود رسید، که حکومت تحت قیادت آقای غنی از یک سو تلاش می‌کرد، تا پاکستان را برای تشویق گروه طالبان به منظور انجام مذاکرات صلح با دولت افغانستان و ادار سازد و از جانب دیگر اعلام می‌نمود که پاکستان ظرفیت این کار را ندارد.

در شرایطی که حکومت وحدت ملی، پاکستان را مسوول تمامی رویدادهای تروریستی در افغانستان می‌داند، اتخاذ چنین رویکرد متناقض در برابر آنان به جز تشدید جنگ و ناآمنی هیچ نتیجه‌ی دیگری در پی ندارد. اتفاقات اخیر نشان می‌دهد، که وضعیت امنیتی در کشور به شدت شکننده است، گروه‌های هراس افکن در درون نیروهای امنیتی نفوذ کرده‌اند و احساس ترس از حملات بیشتر در شهرها، روح و روان مردم را آشفته کرده است. با کنار هم گذاشتن این موارد به این نتیجه می‌رسیم، که با گذشت هر روز نه تنها منازعه‌ی کنونی تحت مدیریت قرار نمی‌گیرد، بلکه ابعاد آن گسترده‌تر می‌شود. این بدان معنی است، که استراتژی حکومت وحدت ملی تحت رهبری آقای غنی، هرگز کارگر واقع نشده است. اگر حکومت واقع می‌خواهد بحران موجود را مدیریت نماید، باید با طرح یک راهبرد درازمدت و استراتژیک با طرف‌های دخیل در جنگ کشور برخورد کند. رفتارهای عوام‌پسند، کوتاه‌مدت و متناقض نه تنها به بهبود وضعیت کمک نمی‌نماید، بلکه اوضاع را پیچیده‌تر می‌کند.

استبداد در زیر سایه‌ی دموکراسی؛ افغانستان در جمع مستبدترین کشورهای جهان قرار گرفت

حکومتی اطلاع ندارند.

این گزارش در حالی نشر می‌شود، که حکومت وحدت ملی سومین سال حاکمیت‌اش را پشت سر گذاشته است. در این مدت نه تنها مردم از این حکومت راضی نیست، بلکه اتهامات زیادی را به آدرس آن وارد می‌کند؛ اتهاماتی چون همدات‌پنداری با تروریسم، تروریج و تداوم سلطه‌ی تباری و هژمونی قومی، حکومت مستبد، حاکمیت قانون‌گریز و ده‌ها اتهام از این دست. مخالفان سیاسی حکومت همواره می‌گویند، که حلقه‌ی ارگ توان مدیریت اوضاع را ندارد و باید هرچه زودتر تاریخ انتخابات مشخص شود. اما با وجود تمام این انتقادات نه تنها تاریخ دقیق انتخابات مشخص نیست، بلکه تا هنوز حتی نهادهای برگزار کننده‌ی انتخابات در یک تنش داخلی درگیر اند و نتوانسته بر اختلافات درونی شان فایق آیند. اتهام دیگری که بر این حکومت وارد است، رویکرد غوغاسالارانه‌ی مسوولین آن با رسانه‌ها و مردم اند. به گونه‌ای که با وجود تمامی ناکارایی‌ها، سخنگویان حکومت با کلی‌گویی و پنهان‌کاری واقعیت‌ها را وارونه جلوه می‌دهند، دست‌آوردهای محدود حکومت را به صورت اغراق‌آمیز بزرگ می‌کنند و با ارائه‌ی اطلاعات خوشبینانه، مردم را از درک و فهم حقایق و واقعیت‌های موجود، دور نگه می‌دارند.

تجربه نشان داده است، که حکومت با افراد و چهره‌های سیاسی بازی دوگانه انجام می‌دهد و با مردم برخورد تبعیض‌آمیز دارد. ایجاد محدودیت‌ها برای جلوگیری از ورود اقوام خاص در ارگان‌های مهم دولتی، حذف برنامه‌های انکشافی از مناطق خاص، برخورد نظامی با جنبش‌های اجتماعی و تظاهرات مردمی، مواردی است که نگاه قبیله‌محور دستگاه حکومتی را مشت بر آفتاب می‌کند. واقعیت تلخی دیگری که همه از آن واقف هستیم محدود شدن آزادی‌های مدنی در کشور است. بعد از آن که حکومت نتوانست/نخواست امنیت تظاهرات‌ها و تجمعات مردمی را بگیرد و در مواردی خود حکومت اعتراض‌کنندگان را به گلوله بست، زمینه‌ی آزادی‌های مدنی به شدت محدود شد، به گونه‌ای که اکنون کمتر کسی پیدا می‌شود که جرأت شرکت در تجمعات اعتراضی را داشته باشد. سرکوب کردن تظاهرات جنبش روشنایی و به تعقیب آن استفاده از قوه‌ی قهریه در برابر اعتراضات جنبش رستاخیز برای تغییر، باعث شد، تا زمینه‌ی

تظاهرات و آزادی‌های مدنی از میان برود و حکومت عملن به سوی خودکامگی و استبداد گام بردارد. فاجعه‌آمیزتر از همه، در جریان سه‌سال گذشته حکومت وحدت ملی حتا با اعتراضات و تجمعات مردمی برخورد قومی داشته است. اعتراض‌کنندگان هم‌خون با رهبری حکومت نه‌تنها سرکوب نشده، بلکه به هر خواستی که مطرح کرده، رسیده‌اند. اما جنبش‌های اعتراضی اقوام غیرهم‌خون با حلقه‌ی قدرت، به گلوله بسته شده و با خاک و خون کشیده شده‌اند. مواردی از این دست نشان می‌دهد که حکومت وحدت ملی بر خلاف شعارهای گرم و رنگین‌اش به دموکراسی، قانون‌گرایی، آزادی بیان و ارزش‌های دموکراتیک کم‌ترین بها هم نمی‌دهد. تمرکزگرایی مشکل دیگر این حکومت است، که نقش مردم را در روند حکومت‌داری محدود نموده و استبداد را در کشور حاکم کرده است. استخدام‌ها، تصمیم‌گیری‌ها و برنامه‌های حکومتی نشان می‌دهد، که تمامی صلاحیت‌ها در ارگ ریاست‌جمهوری متمرکز شده است. وقتی در یک حکومت که ادعای مردم‌سالاری و دموکراتیک بودن را دارد، یک نفر تصمیم‌گیرنده باشد، در این صورت دموکراسی و مردم‌سالاری بیش‌تر و فراتر از شعار چیزی دیگری نیست. واقعیت این است، که حکومت وحدت ملی نه به حاکمیت قانون پایبند بوده و نه به اراده و خواست مردم. اتخاذ محدودیت‌ها به بهانه‌های مختلف بر اصل آزادی بیان و حقوق شهروندی افراد هیچ معنی غیر از استبداد ندارد. آوردن تغییرات در قانون تجمعات و اعتراضات، اعمال سانسور بر رسانه‌ها و برخورد نظامی با جنبش‌های اجتماعی از مصداق روشن و واضح یک حکومت مستبد است. با این اوصاف هیچ دلیلی باقی نمی‌ماند، که شعارهای شیک و وعده‌های گرم رهبران حکومت وحدت ملی را باور کنیم. برای حفظ ارزش‌های دموکراتیک نیاز است، تا جلو رفتار مستبدانه‌ی حکومت گرفته شود، رسانه‌ها به عنوان ابزارهای پر قدرتی که توان پخش و نشر اطلاعات را دارند، باید در بسیج‌سازی افکار عمومی کار کنند، تا با ایجاد بیداری عمومی و خلق احساس و فهم مشترک از ارزش‌های مردم‌سالاری در جامعه، جلو دهن‌کجی‌های حکومت گرفته شود.

تمرکزگرایی مشکل دیگر این حکومت است، که نقش مردم را در روند حکومت‌داری محدود نموده و استبداد را در کشور حاکم کرده است.

استخدام‌ها، تصمیم‌گیری‌ها و برنامه‌های حکومتی نشان می‌دهد، که تمامی صلاحیت‌ها در ارگ ریاست‌جمهوری متمرکز شده است. وقتی در یک

حکومت که ادعای مردم‌سالاری و دموکراتیک بودن را دارد، یک نفر تصمیم‌گیرنده باشد، در این صورت دموکراسی و مردم‌سالاری بیش‌تر و فراتر

از شعار چیزی دیگری نیست. واقعیت این است، که حکومت وحدت ملی نه به حاکمیت قانون پایبند بوده و نه به اراده و خواست مردم. اتخاذ

محدودیت‌ها به بهانه‌های مختلف بر اصل آزادی بیان و حقوق شهروندی افراد هیچ معنی غیر از استبداد ندارد.

برگی از تاریخ

خاطراتی از آخرین دیدار با

بیرک کارمل

"آخرین دیدار با بیرک کارمل به سال ۱۹۹۵م بر می‌گردد، که آن‌را به خوبی به خاطر دارم. در شهر کوچک حیرتان در شمال افغانستان به دیدار او رفته بودم. اکنون سه‌سال بود که مجاهدین در افغانستان حکومت می‌کردند و کشور را به ویرانه‌ای تبدیل کرده بودند. کشور در تب و تاب بود، اما کارمل به فراموشی فرو رفته بود. وقتی در برابر رییس‌جمهور پیشین قرار گرفتم، ابتدا او را نشناختم، پیرمرد فرسوده و درهم شکسته در برابرم ظاهر شد، که بیماری سرطان بر زندگی او چنگ انداخته بود. در سال‌های پیش بیش از ده‌بار در کاخ ارگ پای صحبت او نشسته بودم، او در جنگ سرد به عنوان یکی از مهره‌های مهم بلوک شرق، اعتبار زیادی داشت. درگیر آن دیدارها با شور و هیجان و اعتماد به نفس بی‌پایان از اهداف و نقشه‌های خود حرف می‌زد.

کارمل از دیدار من شگفت‌زده است، چهره‌ی گرفته‌اش باز می‌شود، مثل یارِ گمشده در آغوشم می‌گیرد و فکر می‌کنم تنها روزنامه‌نگاری بودم، که در آن‌روزهای تیره و تاریک به سراغش رفته بودم، همه ترکاش کرده بودند. دیگر نه از پزشکان مخصوص روس خبر بود و نه از صداها فرمانده و ژنرالی که روزگاری احاطه‌اش کرده بودند. او همه چیزش را از دست داده و با خفت و خواری به این شهر دور افتاده تبعید شده است. اتحاد جماهیر شوروی تا آن‌جا که توانست از او بهره‌برداری کرد، اما امروز که او مطرود شده، حتی از دادن ویزای سفر به او خود داری می‌کند. او اجازه ندارد برای معالجه و دیدار خانواده‌اش به روسیه سفر کند. در مصاحبه‌هایم با کارمل، در سال‌های ۱۹۸۰ تا ۱۹۸۶م همیشه ویکتور پتروویچ پلیچکا سرمشاور شوروی را کنار او می‌دیدم. او در ظاهر در برابر کارمل سر خم می‌کرد، اما به واقع بر او فرمان می‌راند و از طریق او بر سراسر کشور افغانستان حکومت می‌کرد...

از نیاز به آزادی و از ضرورت دفاع از استقلال میهن‌اش سخن می‌گفت. وعده‌ی زیادی از افسران عالی‌رتبه‌ی ارتش افغانستان گُرد او جمع شده بودند. برخی از آن‌ها در سرنگونی دولت نجیب‌الله در سال ۱۹۹۲م نقش داشتند. پایان کار زمامدار طردشده، برگردیم به حیرتان سال ۱۹۹۵م کارمل از دست مجاهدین جان سالم به در برده بود، اما از نظر سیاسی دیگر زنده نبود، مرده و درهم شکسته‌ای که در حیرتان در برابرم نشسته بود، هیچ نقش و اهمیت سیاسی نداشت. او فقط یک خاطره‌ی تلخ بود، مقدر بود دیر یا زود فراموش شود، موقع خدا حافظی با لحنی خسته و دردآلود، از تنها حاصل عمر خود چنین یاد کرد: «بزرگ‌ترین درسی که در زندگی گرفتم این بود، که هیچ کشوری نمی‌تواند به اتکالی نیروی خارجی به آزادی و استقلال و پیشرفت دست یابد. باید به اراده‌ی مردم احترام گذاشت و از استقلال دفاع کرد. هر ملتی باید روی پای خود بایستد.» آیا این درس برای کسی که از صحنه‌ی سیاسی رانده شده، مهر مزدور و خاین بر پیشانی‌اش خورده و حالا در آستانه‌ی مرگ قرار گرفته بود، می‌توانست فایده‌ای داشته باشد؟ در سال ۱۹۹۵م پس از سقوط اتحاد جماهیر شوروی سرانجام کارمل موفق شد ویزا بگیرد و به مسکو برود، سال بعد همان‌جا در گذشت. جسد او را به افغانستان بردند و در همان حیرتان به خاک سپردند. اما هنگامی که طالبان در سال ۱۹۹۸م حیرتان را تصرف کردند به سراغ مقبره‌ی متوفی او رفتند و آن‌را منفجر کردند. مجاهدین بقایای جسد او را از زیر خاک بیرون کشیدند و به تماشا گذاشتند، بدین ترتیب سیاستمدار سرنگون بختی که همیشه از آبادی و سعادت میهن‌اش صحبت می‌کرد، و خود باعث ویرانی آن شده بود، در دل گور نیز آرامش نیافت."

منبع: د ولس‌مل ژوند، سیاسی هلج‌لی او خاطری، محمد حسن ولس‌مل، سال چاپ ۱۳۸۹، انتشارات: افغان ملی جریده، صص ۱۱۴۱-۱۱۴۳

انگیزه‌ی حمایت غنی از تظاهرات پشتون‌های...

به هم‌دیگر نبوده، بلکه این مسئله نگاه غرض‌آلود سیاسی است، که کابل با فشار روی آن می‌خواهد، از اسلام آباد امتیازات بیشتر گرفته و به تداوم حاکمیت‌اش پایه‌ای اجتماعی دهد.

اما از آن‌جا که این مطالبه‌ی مغرضانه از جانب جامعه‌ای پشتون‌های دو طرف خط دیورند درک گردیده، غنی به جای آن که از دامن‌زدن به آن کوچک‌ترین نفع برده باشد، به شکل مفتضح آن به زمین خورد. اشرف غنی به عنوان یگانه تکنوکرات به شدت قوم‌گرا، از آن‌جا که کوچک‌ترین ریشه‌ای اجتماعی میان قبیایل ندارد و یا در قالب احزاب و نهادهای بنیادگرا و قومی متعلق به جامعه‌ی پشتون کمتر سابقه‌ی کار سیاسی دارد، می‌کوشد، با استفاده از یک حلقه‌ای تکنوکرات‌های راسیست متعلق به جامعه‌ی پشتون، قبیله‌اش را که احمدزی‌ها اند، بیشتر مورد نوازش قرار داده و با استفاده از ساختار حاکم بر جامعه‌ای قبیله‌ای، که وی اشتراک خونی با آن دارد، افغانستان را اداره نماید. این‌گونه که در تاریخ زندگی زمامداران پشتون تبار در افغانستان بی‌پیشینه نیست، بهترین نماد آن خانواده‌ی نادر خان بود، که با استفاده از حلقه‌ی پنج برادر و مشاوران هندی و ترک شان، اما زیر حمایت پست پرده‌ای انگلیسی‌ها این کشور را اداره می‌کرد. از آن‌رو غنی در جریان چهار سال اخیر توانسته ادارات کلیدی را زیر رهبری احمدزی‌ها کشانیده و به جای سلسله‌ی محمد زایی‌ها، احمد زایی‌ها را در رهبری آینده افغانستان زمینه دهد؛ اما در دراز مدت این نگرش قبیله‌ی می‌تواند او را در انزوا بی بیشتر قرار داده و جامعه‌ی پشتون‌های افغانستان را همانند پاکستان نسبت به او بیشتر بد بین و مظنون سازد. از جانب دیگر این نگرش با تکامل جوامع بشری مغایر بوده و هرگز سلسله‌ای قبیله‌ی همانند گذشته به جای سدزایی‌ها، بارکزی‌ها و محمدزایی‌ها نمی‌تواند، جامعه‌ی چندین هویتی مانند افغانستان کنونی را اداره و رهبری نماید.

ملی دهد، با فشار روی منازعه‌ی خط دیورند، می‌کوشد، به تحریک احساس ملی پرداخته و دیگر ملیت‌ها و اقوام غیر پشتون را نیز برای مطالبه قومی پشتون‌ها با خود هماهنگ سازد. این پالیسی که در سال‌های اخیر به‌ویژه در جریان قریب به چهار سال حکومت وحدت ملی به رهبری اشرف غنی به بن‌بست خورده این هماهنگی را در بدترین حالت آن کشانیده و حلقات خاص از طبقات حاکمه‌ی جامعه‌ی پشتون را در رویاری با اسلام‌آباد کشانیده است.

این شکاف زمانی به خوبی به آزمایش گذاشته شد، که از حمایت غنی راجع به اعتراضات بخش از پشتون‌های پاکستانی، نه در افغانستان حمایت سیاسی شکل گرفت و نه در پاکستان دست تأیید بلند شد. این وضعیت غنی را که در دامن‌زدن به نفاق قومی یگانه است، کاملن منزوی و در عرصه سیاسی به افتضاح و رسوایی دچار ساخت. انزوای سیاسی که غنی درون جامعه‌ی پشتون با آن دچار است، از پالیسی ماهرانه‌ای اسلام‌آباد راجع به مسئله‌ی مدیریت جامعه‌ی پشتون آب می‌خورد. اسلام‌آباد با مهارت غیر قابل انکار توانسته اکثریت جامعه‌ای پشتون‌های افغانستان را توسط بنیادگرایان دینی از نوع طالبان و حزب اسلامی زیر پوشش سیاسی گرفته و با نفوذ درون ادارات دولتی و مراجع تصمیم‌گیرنده، مهره‌های حامی‌اش را که پشتون تبار اند، جا به‌جا و از چندین مسیر در دفاع از منافع کلان سیاسی‌اش این جامعه را مدیریت نماید.

امتیاز اسلام‌آباد به پشتون‌های پاکستان، توانسته این ملیت را ترغیب نماید، که بقای اسلام‌آباد در دراز مدت به نفع پشتون‌های پاکستان بوده و در غیر آن با فروپاشی پاکستان، ملیت پشتون که در چنگ طبیعت خشک و سوزان سلسه کوه‌های سلیمان و سپین‌غر اسیراند، به کوچک‌ترین امکانات رفاهی زندگی نیز دسترسی شان قطع گردیده، و در چنگ طبیعت جهنمی و فاقد ذخایر زیر زمینی و روی زمینی اسیر می‌شوند. به نظر می‌رسد که فشار کابل روی منازعه‌ی دیورند، حمایت صادقانه و راستین از ادغام جامعه‌ی پشتون

حمایت غنی از اعتراضات مسالمت‌آمیز بخش از جامعه پشتون پاکستان، که به‌ویژه در این اواخر بی‌پرده و با صراحت صورت گرفت، بخش از آن برنامه‌ای است، که سال‌ها پیش توسط محمد داوود و حکومت حزب دموکراتیک خلق به ویژه جناح خلق آن پیش برده می‌شد. سیاست‌گران قدرت‌مند پنجابی و سندی در پاکستان، که ملاکان بزرگ و صاحبان سرمایه اند، می‌کوشند، به نگرانی اعتقادی و سیاسی پشتون‌ها، با منطلق دموکراسی پاسخ گفته و با شریک سازی نخبگان مذهبی و سیاسی جامعه‌ی پشتون در قدرت سیاسی این جامعه‌ای چند پهلو را از بالا مدیریت نمایند. پشتون‌های پاکستان عمدتاً در چوکات اسلام سیاسی، جنبش‌های قومی و احزاب ملی آن کشور سیاست می‌کنند. جناح اسلام‌گرایان آن که داعیه‌ی بزرگ دینی را تعقیب می‌کنند، در درازمدت خواب امپراطوری بزرگ اسلامی را دیده و افغانستان را جزء از قلمرو آن امپراطوری می‌بینند. جنبش‌های قومی پشتون‌های پاکستان خواهان خود ارادیت بیشتر از اسلام‌آباد بوده و رویای بلند پروازانه‌ای از نوع بنیادگرایان دینی در پاکستان ندارند. این مجموعه از آن‌جا که حکومت پاکستان از جانب غرب حمایت می‌شود، گوشه چشم شان به کابل و مسکو بوده، که گاهی بر مبنای منافع این دو کشور، بهره‌برداری سیاسی می‌شوند.

آن‌عده از بروکرات‌های بزرگ، جنرالان ارتش و نخبگان زمین‌دار پشتون که عضو احزاب غیر قومی پاکستان اند و به احزاب ملی آن کشور چون حزب مردم و مسلم لیگ عضویت دارند، خواهان استحکام پاکستان و توسعه‌ی اقتدار سیاسی آن در دنیای اسلام بوده و با ملی‌گرایان پاکستانی بیشتر از قوم‌گرایان و بنیادگرایان دینی پشتون در آن کشور هم‌زبانی نشان می‌دهند. هیئت حاکمه‌ای جامعه‌ی پشتون در افغانستان، که با رندی توانسته بخش از مطالبات قومی جامعه‌ی ملیت پشتون را رنگ و روغن

آغاز روند بایومتریک تذکره‌ی برقی؛ رهایی...

می‌کنند و با بی‌شرمی تمام، برخی از وکلای که از این آدرس نمایندگی می‌کنند، به کرات در خانه‌ی ملت و در حضور رسانه‌ها به زور فزینی متوسل شده و تا سطح انتحار در درون ولسی جرگه مقاومت و پافشاری دارند.

پس از آن‌که موضوع تذکره‌ی برقی در این اواخر در نشست عمومی ولسی جرگه جنجالی شد و از مرحله‌ی تصویب باز ماند، کمیته‌ی مختلط از هر دو مجلس، به منظور رایزنی بر سر این مسئله تشکیل شد و سر انجام با کش و قوس‌های زیاد، مقرر قانونی را تأیید کرد، که در همان ابتدای کار، اکثریت وکلای ملت که رقم آن‌ها به ۱۰۸ تن می‌رسید، علنن مخالفت شان را با فیصله‌ی کمیته‌ی مختلط اعلام نمودند. با این نگاه، رییس‌جمهور کشور، بانوی اول، سرور دانش (معاون دوم ریاست‌جمهوری) و برخی مقامات عالی‌رتبه‌ی دیگر جهت اخذ تذکره‌ی برقی بایومتریک شدند و فورم اخذ نمودند.

به هر ترتیبی، من فکر می‌کنم که به رغم فیصله‌ی کمیته‌ی مختلط و آغاز روند بایومتریک تذکره‌ی الکترونیکی که با مخالفت شدید مواجه شد، تداوم پروسه‌ی بایومتریک و توزیع تذکره‌ی برقی کار دشوار

مورد یا موارد اختلافی میان حکومت و ولسی جرگه درج و عدم درج واژه‌ی «افغان» و «اسلام» به عنوان هویت جمعی مردم افغانستان در تذکره‌ی برقی است. مخالفان درج واژه‌ی «افغان» که اغلب پشتیبانی اکثریت توده‌ها با احتساب نمایندگان مجلس و برخی از شخصیت‌های بلند پایه‌ی دولتی را به همراه دارد، خواهان تعطیل و توقف سریع پروسه‌ی بایومتریک تذکره‌ی برقی شده است. این طیف مردم، مسئله‌ی تذکره‌ی برقی را به عنوان یک قضیه کلان ملی دانسته و محتوای این تذکره را تا هنوز جنجالی و حل نشده می‌دانند و باور عمیق دارند که درج واژه‌ی «افغان» که معادل «پشتون» است، نقض حقوق شهروندی را سبب شده و آن‌را تلاش برای هویت‌زدایی و یا به عبارتی «پشتون‌سازی» می‌دانند.

اما در جانب دیگر، عده‌ی از مردم افغانستان که پشتیبانی حکومت را به همراه دارد، موافق با توزیع تذکره‌ی برقی با درج واژه‌ی «افغان» و گاهن «اسلام» در تذکره است و «افغان» را هویت جمعی مردم می‌دانند و عبور از فیصله‌ی کمیته‌ی مختلط را خط قرمز برای شان تعریف

مدیر مسئول

عبدالخالق آزاد

شماره‌ی تماس: ۰۷۹۸۵۷۷۸۰۸

سر دبیر

اسحق علی احساس

ایمیل: sadaaym@gmail.com

زیر نظر شورای نویسندگان

- تنها "گپ مردم" بازتاب‌دهنده‌ی موضع‌گیری رسمی نشریه است و مسئولیت نوشته‌های دیگر به عهده‌ی نویسندگان آن می‌باشد.
- "صدای مردم افغانستان" از ارسال نوشته‌های خوب شما استقبال می‌کند. اداری نشریه در ویرایش، نشر و یا عدم نشر نوشته‌ها دست باز دارد.

فیس‌بوک: هفته نامه صدای مردم

آدرس دفتر: کابل، کارته - ۳، سرک شش، نزدیک ریاست پاسپورت

شماره‌ی ۱۶۹

سال چهارم، یکشنبه، ۲۹ دلو ۱۳۹۶ هجری خورشیدی، ۱۸ فبروری ۲۰۱۸ میلادی

نقد اجتماعی

هلو کاست افشار

بسم الله یاوری

در مورد افشار همه نوشتند. عده‌ی در مقام قاضی قضاوت کردند و عده‌ی دیگر کارشناسانه عاملین فاجعه‌ی افشار را معرفی کردند. عده‌ی با متون تراژدی اظهار تأسف کردند. قضاوت نسل سوم در مورد فاجعه‌ی افشار خیلی دشوار است. نسل سوم نمی‌تواند از ابعاد وسیع جنایت افشار قضاوت عادلانه و دقیق داشته باشد. زیرا ما در متن حادثه نبوده‌ایم. نقل و قول‌ها و خاطره‌ها از هلوکاست افشار، بیشتر جنبه‌ی حزبی دارند، تا جنبه‌ی بی‌طرفانه، انسانی و بشردوستانه.

آنچه در افشار اتفاق افتاد، عین فاجعه در میرزا اولنگ نیز اتفاق افتاد. تاریخ ملت ما تاریخ تکراری است. از کله منار عبدالرحمان خان گرفته، تا به امروز انسان هزاره به جرم هويت، قتل عام و نسل کشی می‌شود، مورد ستم قرار می‌گیرد و از حقوق شهروندی‌اش محروم می‌گردد. در فاجعه‌ی افشار آنچه بیشتر از همه تقصیر دارد، جهل و جنون برخاسته از نابردی محض دیانت افغانی است. فرقه‌ها و احزاب سیاسی و نظامی نیز مقصر است، اما یک گروه مشخص قومی را نمی‌توان عامل اصلی فاجعه دانست. ممکن است، فرمانده‌ی یک گردان (غوند) نظامی، یا قوماندان یک گروه ملیشه‌ای مقصر باشد، اما نمی‌شود جرم و جنایت آن را به ملیت وی نسبت داد. سادات و هزاره تاریخ ناگسستگی دارند، نمی‌شود این دو گروه را از هم جدا کرد، همان گونه که نمی‌توان میان اقوام افغانستان مرز کشید. واقعیت این است؛ تا زمانی که مردم و ملیت‌های ساکن در این سرزمین به جغرافیای واحد سیاسی بنام افغانستان باور داشته باشند، سرنوشت، فرهنگ و آینده‌ی مشترک نیز دارند و مجبور اند در کنار هم با تحمل و بردباری زندگی کنند، کار نمایند و برای آینده‌ی شان به صورت مشترک تصمیم بگیرند. اگر نگاه ما نسبت به رویدادها و فجایع تاریخی کینه‌توزانه و عقده‌مندانه باشد، هرگز نمی‌توانیم به ملت واحد برسیم. با اتفاقات تاریخی باید انسانی برخورد شود، زیرا در ذیل یک برخورد انسانی با قضایای تاریخی، یک ملت می‌تواند به اهداف و باورهای ملی دست یابد. برخورد ما با فاجعه‌ی افشار و تمامی جنایت‌های دیگر باید مبتنی بر همین باور باشد. با این نگاه که جرم یک عمل شخصی است، باید زوایای این فاجعه به بررسی گرفته شود، نه با هیچ انگیزه و هدف دیگر.

اساس سناریوی افشار متیلور چهار چهره یا واقعیت تاریخی است. یک؛ چهره‌ی عبوس جهل، که از مرز حیوانیت عبور می‌کند و نمی‌شود، چهره‌ی آن را قیاس کرد. این چهره از مرز درندگی عبور می‌کند و کاری می‌نماید که حیوانات هم بر هم جنس شان روا نمی‌دارند. دو؛ چهره‌ی خود خواهی، که به تماشا می‌نشیند و پرپر شدن هم‌جنس خویش را به ازای رضایت فرمانده و با دار خویش مشاهده می‌کند. اما انگشت‌اش روی ماشه‌ی تفنگ نمی‌رود. سوم؛ چهره‌ی قربانی، این چهره به صورت واقعی پرپر شدن خانم، کودک، پدر، مادر و انسان‌های بی‌گناه دیگر را مشاهده می‌کند، اما زحمت دفاع از ارزش‌های انسانی را به خود نمی‌دهد. چهارم؛ چهره‌ی عیاران، عیاری که موقعیت ژئوپلیتیک ندارد و در تیر رس دشمن است. فیرهای شان بی‌نتیجه و قلوب شان مملو از درد است، به خاک می‌تپد و دوباره بلند می‌شود. سر می‌دهد اما سنگر اش را رها نمی‌کند. در افغانستان به دلیل فقدان افراد معتقد به ارزش‌های انسانی فاجعه‌ها خلق شده است، فاجعه‌های که هرکدام یک سرزمین اندوه دارد. در افشار بیشتر از همه جهل مقصر است.

معاون پیشین سخنگوی رییس جمهور: ارگ کانون فساد است

نسیم نظری

با شروع حکومت وحدت ملی و شکل‌گیری توافقات نسبی میان شرکای سهیم در میز انتخابات افغانستان، انتظار می‌رفت تعاملات و تبادل‌ات سیاسی و اجتماعی در سطوح مختلف مورد بازنگری قرار گرفته و در چوکات مناسبات ملی تعریف گردد. اما رهبری حکومت وحدت ملی نه تنها پاسخ منطقی برای نیازهای اساسی افغانستان نیافت، بلکه در درون سیاست متعارف کشور به صورت بی‌سابقه به‌تازگی عمل نمود و زمینه‌ی هرگونه چانه‌زنی مثبت که بتواند مسیرهای مشترک ملی را در افغانستان هموار سازد، نیز گرفت. با این حال، هر دو تیم پیش‌تاز با کمال نا باوری در کنار همدیگر ایستاد و از همکاری‌های مشترک سخن گفتند. این درحالی بود که انتخابات سال ۱۳۹۳ خورشیدی، آخرین نفس‌های حیات خویش را در بستر سیاست نابسامان و قوم‌محورانه‌ی افغانستان می‌کشید و تجربه‌ی تلخ تاریخی دهه‌ی ۷۰ را برای مردم افغانستان تداومی می‌نمود.

همکاری‌های روسای جمهور و اجرائیه نه تنها مشکلات بنیادین نظام افغانستان را سامان نداد بلکه قطار سیاست ناکام را به بی‌راه برد. غنی و عبد الله با تفاهیم نسبی در درون ساختار ارگ و سیددار جلوس نمودند و با اتخاذ سیاست‌های تیمی از هرگونه باور که می‌توانست کشور را به ترقی و تعادل برساند، جلوگیری نمودند. هرچند حکومت وحدت ملی با شعارهای کلان ملی در اوایل و در شروع حاکمیت‌اش محور گفت‌وگوهای رسانه‌ای و خبری بودند، اما دیری نباید که این ادعاها نه تنها در سطح رسانه‌ها باقی نماند، بلکه ابزار تمسخر توده‌ی جامعه نیز شد. فساد گسترده در درون ساختارهای سیاسی-امنیتی باعث گردیده تا سخت‌ترین و پر خطرترین تجربه‌ی تاریخی را مردم افغانستان متحمل شوند.

نبود یک مکانیسم ملی برای سپردن مناصب کلان امنیتی و نظامی در ساختارهای دفاعی، جلوگیری از شایسته‌سالاری، نبود باور مشترک ملی و عدم اراده‌ی جدی برای نابودی نیروهای شورش‌گر و آشوب‌زا، باعث گردیده مردم افغانستان هر روز قربانی دهند، در حالی که هیچ آدرسی برای دادخواهی

ندارند. فسادهای گسترده در انتصاب‌های اداری، نبود شفافیت لازم در سطوح مختلف حکومت‌داری، بافت غیر معیاری و قوم‌گرایانه و نیز ترویج روحیه تبعیض‌آلود در مراکز مختلف فرهنگی و اداری، باعث گردیده است تا مردم افغانستان نسبت به حکومت وحدت ملی بی‌باور شود و هرگونه اقدام مثبت را در این ساختار نا متعادل، نا ممکن بدانند.

در پی فسادهای موجود و گسترده در درون نظام سیاسی، هفته‌ی گذشته نجیب الله آزاد معاون سخنگوی ریاست‌جمهوری از وظیفه‌اش استعفا داد. هرچند شاه حسین مرتضوی سرپرست دفتر سخنگوی ریاست‌جمهوری، دلیل استعفا آقای آزاد را غیبت طولانی وی عنوان نمود، اما آنچه را که آقای آزاد بعد از استعفایش با رسانه‌ها شریک ساخت، حاکی از یک درد تاریخی بود، که حاکمیت کنونی هیچ اقدام عملی برای بر طرف ساختن آن روی دست ندارد.

نجیب الله آزاد بعد از تقدیم استعفا نامه‌اش، در یک نشست خبری دلیل استعفایش را چنین عنوان نمود: "در مدت ۹ ماه کارم در ارگ ریاست‌جمهوری، شاهد فعالیت‌های بودم که برایم سوال برانگیز بود و در پی فشار حلقه‌ی خاصی نمی‌توانستم با رسانه‌ها صحبت کنم". آقای آزاد هم‌چنان تأکید می‌کند که در این مدت از سوی حلقه‌ی خاص ریاست‌جمهوری زیر فشار سنگین بوده، تا در مورد تحولات کلان ملی و سیاسی با خبرگزاری‌ها و مطبوعات به صورت مثبت صحبت نماید و تلاش کند تا از زوایای پنهان و ابهام برانگیز عملکرد حکومت در سطح

هرچند واکنش‌ها در مورد استعفای آقای آزاد در سطح رسانه‌های افغانستان انتشار یافت و این

درد مشترک ملی برای مردم کشور از سوی مطبوعات و اصحاب رسانه به همگان انتقال

یافت، اما با این وجود آنچه برای کارشناسان خبری و بنگاه‌های اطلاعاتی هنوز حل نگردیده

این است، که چرا حکومت افغانستان از دادن پاسخ منطقی به گفته‌های آقای آزاد طفره

می‌رود و نمی‌خواهد/نمی‌تواند ادعاهای آقای آزاد را که مدت ۹ ماه در متن تحولات سیاسی

ارگ قرار داشته و از بده بستان‌های قومی-قبیلوی حکومت و سکاندان ارشد نظام به خوبی

آگاهی دارد، تکذیب و از طریق رسانه‌ها برای مردم افغانستان معلومات دهد؟



مطبوعات جلوگیری نماید. نجیب الله آزاد هم‌چنان ریاست‌جمهوری را به واسطه‌سالاری متهم می‌کند و در این مورد می‌گوید: "در ریاست‌جمهوری افغانستان، روابط بر ضوابط حاکم است. باید از من امتحان گرفته شود تا روشن گردد چی کسی شایسته است." هم‌چنین او به خبرنگاران گفت: "۸۰ فیصد انرژی‌ام مصرف توطیه‌های می‌شد که توسط حلقه‌ی خاصی ریاست‌جمهوری طرح‌ریزی می‌گردید و تنها ۲۰ فیصد انرژی برای کار باقی می‌ماند."

هرچند واکنش‌ها در مورد استعفای آقای آزاد در سطح رسانه‌های افغانستان انتشار یافت و این درد مشترک ملی برای مردم کشور از سوی مطبوعات و اصحاب رسانه به همگان انتقال یافت، اما با این وجود آنچه برای کارشناسان خبری و بنگاه‌های اطلاعاتی هنوز حل نگردیده این است، که چرا حکومت افغانستان از دادن پاسخ منطقی به گفته‌های آقای آزاد طفره می‌رود و نمی‌خواهد/نمی‌تواند ادعاهای آقای آزاد را که مدت ۹ ماه در متن تحولات سیاسی ارگ قرار داشته و از بده بستان‌های قومی-قبیلوی حکومت و سکاندان ارشد نظام به خوبی آگاهی دارد، تکذیب و از طریق رسانه‌ها برای مردم افغانستان معلومات دهد؟

واضح است، که عمده‌ترین دلیل استعفای معاون سخنگوی ریاست‌جمهوری، فشار سیاسی-مطبوعاتی، حلقه‌ی خاصی ارگ به شمول سر قومندان اعلی‌ قوای مسلح کشور و مسوول اول حاکمیت سیاسی، شخص رییس‌جمهور غنی بوده، که با دخالت کردن در امور مطبوعاتی جلو هرگونه بیان واقعیت در مورد ساختار سیاسی و چانه‌زنی‌های مهم در درون ارگ ریاست‌جمهوری را از نجیب‌الله آزاد می‌گرفت. این درحالی است، که هرازگاهی برخی مسوولین بلند پایه‌ی دولتی به خاطر وجود فساد گسترده در درون نظام سیاسی از پست‌های شان استعفا می‌دهند و تبدیل به منتقدین حکومت می‌شوند. با این حال روشن است که فساد زیادی در حکومت موجود بوده و مدیران سیاسی هیچ اراده‌ی جدی و قاطع برای رسیدگی به این موضوع را ندارند.